

جزوه حقوق مدنی

دکتر محمدحسین شهبازی

۱۸۳ ل ۳۰۰ مدتی ۳

عمل حقوقه: عمل اعتباری که دارای اثر حقوقه است هر عملی ماری دارای اثر ماری است
در علم حقوقه کارها که انجام می دهند عمل حقوقه است و اثر حقوقه است مثلاً اثر حقوقه خرید و فروش
انتقال مالکیت است
عمل حقوقه همیشه از ادای است

واقعه حقوقه: ادای: عملی است ماری که دارای اثر حقوقه است مثلاً تسخیر مال دیگری را این مورد است
قهری: بوداری قهری که دارای اثر حقوقه است مثلاً تولد: پاداشی اثر حقوقه
عمل حقوقه: ایقاع: گاه اوقات عمل حقوقه فقط یک اراده دارد
عقد: گاه اوقات عمل حقوقه بیشتر از یک اراده است
ایقاعات: یک طرفه: اثر ایقاع فقط یک طرفه است مثل حیفیت قبضات اعیان از غیر مولات
تجسید اعداض از ملک
دو طرفه: اثر ایقاع دو طرفه هستند. ایقاعی است که در آن طرفین هر دو طرف از ادای اثر حقوقه
به دو طرف صادر می شود مثل طلاق: مورد اراده هر دو طرف است اما اثر آن فقط به
مرد صادر می شود و هم زن

مستثنی ایقاعات دو طرفه:

۱) ابراء: یعنی استیفاء حق دینی «طلب» مثلاً طلب کار از طلبین می کنند ابراء به اراده طلب کار است
اثر حقوقه آن: ببری شدن بدهکار م ۱۸۹

۲) نسخ: نسخ: حق نسخ

اول باید حق نسخ باشد تا شخص بتواند حقش را نسخ کند در حق نسخ
مثلاً شخصی مالش را به دیگری می فروشد و بعد متوجه می شود که مالش را به دیگری فروخته است
نسخ: فقط
مقتضی

معمولاً برای اعمال حق نسخ اعمد زنده می باشد
نسخ ایقاع است چون باید اراده است
نسخ ایقاعی دو طرفه است و هم خود را می تواند از اثر حقوقه

۳ اخذ بیسغه:

سغه ← حق سغه
← اخذ بیسغه

اول بید حق سغه وجود داشته باشد تا بتوان اخذ بیسغه کرد
اخذ بیسغه اقباع است فقط با اراده اشع است
قباعی دو طرفه است اشعوتی ← تکلیف

۴ وصیت عسری یا وصایا

وصیت عسری: یک فقره وصیت چه زنده بعد از نوشتن یک نفر یا هر کس را تمام کرده م ۸۲۶

شخص دو وصیت میکنند موصی

شخص که عید کارها را تمام کرده وصی

هر چیزی که قبول نخواهد شد ← عقد

هر چیزی که قبول نخواهد شد ← اقباع ضمن عاده ۸۲۴ وصیت عسری قبول نمی خواهد

وصی می تواند تا زمان که موصی زنده است وصیت را رد کند اشعوتی ← بعد بر عسری وصی

۵ طلاق: اقباع است فقط با اراده مرد است اقباعی دو طرفه

اشعوتی ← اعدل نکاح

عقد قرارداد

عقد عسرت است از توافق دو یا چند اراده به قصد ایجاد اشعوتی

اشعوتی بر وجه عقد انتقال مالکیت است

اشعوتی بر وجه عقود عقد است ← عقود عسری من حیال

اشعوتی بر وجه عقود اذن است ← عقود اذن من عاریب

فقط عسری اکتفا است و شامل عقد اذن و تکلیف نمی شود

م ۱۸۲ ۲ ایراد دارد ← فقط اصل عقد مجانی می شود یعنی عقد عوض را شامل می شود

تقسیم بین عقود ← لازم، جائز، خیار

← منجز معلق

← ارضاع و شیرخوار

عقد لازم: عهده است که اصول غیر قابل فسخ است من عقود صحیح و از طرفین می توان فسخ نمود
 عقد جائز: عهده است که اصول قابل فسخ است مثل وکالت خود طرف می تواند فسخ کند
 قانون من لازم یا جائز بودن برضه عقود را بیان کرده است
 اجازه ← لازم نکاح ← لازم قرض ← لازم
 اصل لازم ← هر موقع شد بدیم که عقد لازم است یا جائز اصل بر لزوم بودن است
 عقد جائز ← با فوت یا حجر طرفین از من صحیح بود م ۹۵۴
 عقد جائز را می توان ضمن عقد لازم شرط کرد که در این صورت نمی توان عقد جائز را بر هم زد
 اما با فوت یا حجر بر هم می افتد
 موقوف: خانه اعم از شکر به شرطی که در فسخ کار دین من بانی

عقد لازم عقد جائز

بد سر که عقود نسبت به طرف معامله لازم است و نسبت به طرف دیگر جائز است
 چون برضه عقود برای یک طرف ایجاد حق می کند و برای طرف دیگر ایجاد تکلیف می کند
 هر صاحب حق می تواند از حقش بگذرد مثل رهن و کفالت

عقد خیاری: خیاری یا خیاری عقد لازم است
 در خیاریات خیاری است عهده که در آن خیاری که ۵۰۰ بهر عقد خیاری می گویند
 ملاحظه فرمائید به خریدار می گویند که تا فردا حق داری که بیس را بیایری یا نه

② عقد منجز و معلق
 عقد منجز: عهده است که پس از تحقق امرش به وجود می آید ملاحظه ملاحظه فرمائید و در خیاریات
 فریم که امر آن انتقال مالکیت است
 عقد معلق: عهده است که پس از تحقق امرش به وجود نمی آید امرش منوط به حد است از
 جمله رفع نذر امرش به وجود می آید امر عهده رفع نذر امرش می آید
 ملاحظه پدری به فرزندی بگوید که اگر گوسفند قبول بشوی ما ششتم برای تو
 اگر فرزندی قبول شود عقد حقوق می شود در آن جا اگر فرزندی که گوسفند قبول شود مالک
 ششتم می شود در غیر این صورت نمی شود

در عقد معلق هم اگر صادره در اثر شرط باشد است معلق الیه می گویند

معلق الیه ۳ خصوصیت دارد

① معلق الیه یک حادثه خارجی باشد یعنی چیزی که در واقع امکان محتمل است

این صورت عقد معلق نیست

مثلاً خانم ام را فروختم اگر اهل بیت را فرستد با شرم عقد معلق نیست

② معلق الیه باید آئینده باشد نه گذشته

③ معلق الیه احتمالاً باشد اگر معلق الیه حتمی یا محال باشد عقد معلق نیست

مثلاً اگر شرف در فصل پاییز بگوید خانم ام را فروختم اگر تا ۳ ماه دیگر زمستان بیاید عقد فسخ است

اگر حادثه محال باشد عقد معلق نیست و عقد باطل است

مثلاً اگر شرف در فصل پاییز بگوید خانم ام را فروختم به شرطی که تا ۳ ماه دیگر نوروز بیاید

فقیر و می گویند عقد معلق باطل است و یکی قانون فسخ نیز گفته است قانون فسخ ماده ۲ عقد را

باطل کرده است ① ضمن معلق باطل ② نكاح معلق باطل

در بین ایقاعات یک نوع ایقاع معلق داریم باطل است ① طلاق معلق م ۱۱۳۵ ق ۴

وقف معلق صحیح است

نکته: اگر عقد معلق از تاریخ معلق الیه است نه از تاریخ عقد اما چه در آن شده باشد اگر

عقد معلق زمان عقد باشد

شرط تاریخ یا شرط تاریخ معلق یا شرط انفساخ

یک شرطی به طور منجز منعقد می شود در اثرش وجود می آید و در این عقد شرط می گویند اگر در آن

شرطی در عقد هم در خود در وقتاً بر عکس عقد معلق

مثلاً شرف طریک ضایعه نامد چیزی که در آن شرط می فرستد در آن ضایعه نامد در هر چه است اگر تا تاریخ

تاریخ برای سند شدن در حضور حاضر نشوی معامله خود به خود فسخ خواهد شد

③ عقد رضاعی و شرط فسخ

عقد رضاعی عقدی است در امری انقضاء آن هیچ شرطی نمی تواند در آن چیزی واقع شود اگر معامله رضاعی

ایقاع رضاعی ایقاعی است که باید در آن واقع شود و در آن شرطی نمی خواهد

اصل بر رضاعه بودن عقود ایقاعات است
 عقد شریفات: عقدی است که انعقاد آن نیز به شریفات دارد
 ایقاع شریفات: ایقاعی است که انعقاد آن نیز به شریفات دارد
 در قانون مدنی عقد شریفات نیز فقط ایقاع شریفات داریم به نام صلوات
 در سایر قوانین عقد شریفات داریم
 مثل نقل و انتقال املاک ثبت شده باید باشد و مطابقت ثبت
 کفاح بر فرض ثبت اند شریفات است
 دلیل بودن کفاح بنابر ثبت دارد
 جواب: کفاح باید ثبت شود لغایت آن چیزی که از طرف ایقاع آن نسبت و نقل
 مجازات دارد م ۶۶۵ ق.م.ا
 دلیل عدم: کفاح صیغه حی خواهد و لفظ خاص عربی
 جواب: تا آنکه عقد ثبت کفاح صیغه غیر خواهد و جو لفظی برقرار است
 به برین کفاح عقدی رضاعه است

عقد عینی:

عقدی است که با ایجاب و قبول واقع نمیشود و متضمن هم خواهد
 در قانون مدنی م ۱۰۵ - ۱۰۶ عقد عینی داریم

عقد موجود حق انتفاع م ۱۰۶ عقد وقف م ۱۰۷ عقد صلوات م ۳۶۶ عقد رهن م ۷۷۲
 عقد هبه م ۷۹۸

برای ایسای صحت معامله
 م ۱۹۰ ۴ بار صحت معامله بر این است

- بنابر این معاملات تقسیم میشوند به:
- ۱ عقد صحیح: عقدی است که تمام شرایط آن وجود دارد و اگر آن هم وجود دارد
 - ۲ عقد باطل: معامله ای که یکی از شرایط صحت معامله وجود ندارد آن شرط هم آن قدر مهم است که اگر بعد از آن هم وجود آن شرط را بشناسد و عقد صحیح است
 - ۳ عقد غیرنافذ: عقدی است که یکی از شرایط صحت معامله وجود ندارد اما اگر یکی از اینها وجود آن عقد در صورتی که شرطی معامله فصول

انحلال عقد /
 عقدی صحیح است در صورتی که بعد از آنکه منحل شود
 انحلال برای عقد صحیح است
 عقد با آن سبب منحل نمی شود ← اقاله
 ← فسخ
 ← حکم قانون

① اقاله: «تفاسخ» یعنی توافق بر برهم زدن عقد با فرستادن وجهی طرفین اقاله الزم است
 طرفین از نیت می برند و ارش نم توانند اقاله کنند
 اقاله خودشان یک عقد است اگر حقوقه آن بر هم زدن یک عقد دیگر است
 اقاله منقطع بر عقود است بنابراین شامل ایقاعات نمی شود
 اقاله منقطع برای عقود لازم است بنابراین عقود جائز را شامل نمی شود
 ۳۳ عقد لازم را نمی توان اقاله کرد ← وقف
 ← نکاح
 ← ضمان

② فسخ: بر هم زدن عقد با یک اراده فسخ یک ایقاع است

فسخ هم در عقود لازم و هم در عقود جائز است
 ③ حکم قانون: برخی مواقع یک حادثه رخ داده که قانون به سبب آن صدمه می زند یا انحلال عقد
 به این انحلال التفاسخ می نامند
 انفساخ هم در عقود لازم است و هم طایفه
 انفساخ در عقود لازم ۲۸۴

م ۱۹۰ - قصد و رضا
 اراده در مرحله دارد سبب منحل اولی این است که
 ① اشهره خواهه ماسین بخیر «خفقه»
 ② خیرین ماسین را می رسد «سجنه»
 ③ تصمیم بر انعقاد عقد «رضا»
 ④ فقط ارج رضا «مقدمه»

وسائل اعلام اداره ← لفظ

م ۱۹۲

م ۱۹۲ اشکال دارد چون گفته اند تلفظ مثل سایر مهملات است و در اعلام خود صورتی حتی اگر تلفظ ممکن باشد هم مهملات با آن در قرارداد را منعقد کرد

م ۱۹۲ معاهده معاطات: معادله ای که ايجاب و قبول آن تقاضای نیت بلکه با دارد و مستند است استثنای معادله معاطات: نکاح ← عقود عرفانه معاطات عقد نیت بلکه یک نوع عقد بیست است

م ۱۹۶: دارای ۲ بند است ⑤ عقد به نوع عام

⑥ اصل و غایب

مبادول: اصل که است که برای خودش معادله می کند

غایب کسی است که برای اصل معادله می کند

غایب ← قراردادها: کسی است که موجب قرارداد غایب دیگری بوده است من و کالت

کالت غایب و یا موری: کسی است که حکم قانون غایب دیگری شده است مثل پدر و جد پدری

در این نوع غایب اداره رضایت ندارد

پدر و جد پدری در عرض هم دیگر هستند و هیچ یک بر هم اولویت ندارد

قضایه: کسی است که به حکم دادگاه غایب دیگری می شود مثل قیم

غایب ابعاض: کسی است که یک اراده کند غایب دیگری

اصل بر این است که کسی که معادله می کند اصل می شود

مگر این که بگوید من غایب دیگری هستم یا بعد از عقد غایب کسی است ثابت شود

هرگاه غایب در موقع عقد صحت خود را بیان نکند معادله درست است و برای اصل واقع

شده است ولی غایب هم مسئول اجرای تعهدات ناشی از عقد است و غایب با اثبات

غایب که خود نمی تواند از اجرای تعهدات خودش انحراف کند

بین اصل و غایب ممکن است ۲ اختلاف حاصل شود

① اصل به غایب می تواند برای من ماشین بخرم و غایب ماشین را می خرد حالا اختلاف بین

اصل و غایب ایجاد می شود یعنی بر این که اصل می تواند ماشین برای من بخرم و اصل

غایب می تواند ماشین برای خودم بخرم یعنی من می خردم در این حالت مدعی اصل است

⑤ نمایندگانی را برای اصل مهره از اما اصل نمایندگانی را میگویند «توقیر»

در این نمایندگی است

باین طریق در زمان اختلاف بین نمایندگی و اصل مهره بر این است که کاری که نمایندگی انجام
داده است برای خودش انجام داده است

نقد ۲ م ۱۹۶

توقیر به توقیر است → استثنای بر اصل نسبی بودن قراردادها است

اصل داریم بنام اصل نسبی بودن قراردادها یعنی قرار دیگری در بین دو توقیر است که در این طرفین
و قائم مقام است و نسبت به اشخاص ثالث اثری ندارد م ۲۳۱

قائم مقام: عیبت است از جانبین طرف عقد. وقتی که تفاوت می شود در جاهای آن

مستند و اثر عقد همه به جانبین می رسد

قائم مقام ← عام: در طرف طرفین عقد مثل عقد اجاره در صورت ازین نظر در دو طرف است آن ۲۳۱

۲۳۱ م

ک خصل: منتقل الیه: در طرفین قرارداد مال صریح قرارداد را به شخص ثالثی منتقل می کند

شخص ثالث چه شود قائم مقام خصل

مثلاً در اجاره مدت اجاره موجود است اجاره نمود اجاره را می رسد

شخص دیگر خریدار می شود قائم مقام خصل کن

توقیر قائم مقام خصل در انتقال است

در انتقال با اوست به قائم مقام عام

در انتقال با عقد به قائم مقام خصل

توقیر به توقیر است → به صورت نسبی است: در هر عقدی چه توانیم بودیم در هر طرفین در اصل

ثابت توقیر می شود مثل: باقیمانده فرضاً به شخص دیگری منتقل

به شرط این که در اختیار توقیر در حسن بهر

ک به صورت نسبی از دو طرف: در عقود معوض مثل است قرارداد از طرفین

توقیر به توقیر است به شرط م ۲۳۱

محل: خانه ام را خلع می کنم به تو به شرط این که مبلغ آن را به هر طرفین

معتد به تمام فعل است چون استثنای فعل نمی بودن علامه دارها است قبول لازم دارد

معتد به نوع است در مقابل است یک نوع اشیا است

اگر است معتد قبول کند دیگر نمی تواند آن را رد کند

اگر است رد کند در مقابل از قبول معتد ازین نمی رود به بود صرفه دیگر به اجرام است

مثال: ما شش ماهه هجرت به مبلغ ۵ میلیون به شش ماهه ۱۰۰ هزار تومان به حسن بیری

حالا حسن بیری ۱۰۰ تومان را از خواهرم بگیری ۱۰۰ تومان بدی به حسن بیری چون

چون نوع به فعل است قابل انجام نبود بر مگر به حرف است

معتد به نوع است باقوت به درش نمی رود در این به سره است به

معتد به نوع است باید تفریح مضاعف شود و شاید موارد مشابه است

عادت به سوختن قبول می خواهد

ما شش ماهه هجرت به مبلغ ۵ میلیون به شش ماهه هجرت و بیری به حسن بیری چون

عین معین است این است

عقدی که در آن معتد به نوع است اگر اقاله شود معتد به نوع است ازین نمی رود

به روستا معتد به نوع است اما دیگر نمی تواند عقدی که اقاله شود ازین بیری چون به ضرر

شخص است ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۰

م ۱۹۷: معادله مضارع معادله برای فاعل

معاطه برای خود

معادله برای عنصر: شخص مضارع معادله می کند برای عامل درین جرمین به قولی است

ندارد و بعضی را به عادت می دهد

مثال: شخص عاشقش می خواهد بفرزد شخص برای عادت می کند به عادت

معادله برای خود: مضارع معادله می کند برای خود در این فرض شخص یا ضمیمه دارد یا ضمیمه ندارد

در این فرض: دوزخ سوخت ندارد اما سوخت با استیفاء مال دیگری از مهر خود سبب برای خود سوخت ندارد

معامله برای غیر، غیر نافذ است اما برخی ها میگویند معامله برای خود باطل است اما برخی ها میگویند غیر نافذ است و قانون دین میگوید غیر نافذ است

م ۱۹۸ معامله با خود:

بند اول کتار بند اول م ۱۹۶ است

معامله با خود ۱ بند دوم ۱۹۸ در تمام معاملات و غیره نافذ است

۲ م ۱۲۴۰

۱ سوخت کننده؟ طرف عقد است بند دوم ۱۹۸

۲ سوخت کننده دیگری است خودش به عنوان اصل طرف در عقد است

نکته: در هر موردی که در این نوع معامله با خود را انجام دهد در این فرض صحت دارد

نکته ۲: قسم نمی تواند معامله با خود قسم ۲ را انجام دهد اگر انجام بده باطل است م ۱۲۴۰

نکته ۳: در قانون دین: وکس نمی تواند معامله با خود از قسم ۲ را انجام دهد م ۱۰۷۲

در قانون تجارت وکس نمی تواند معامله با خود از قسم ۲ را انجام دهد

هر جا که شکیست مریم است من نکاح وکس نمی تواند معامله با خود قسم ۲ را انجام دهد م ۱۰۷۲

اما در بیع چون شکیست مریم نیست بنابراین وکس نمی تواند معامله

با خود از نوع دوم را انجام دهد

استیفاء: ۱۹۹ و ۲۰۰ و ۲۰۱ ق.م

استیفاء: یعنی تصور واقع

استیفاء در بی مورد باعث بطلان عقد است

۱ استیفاء در وقوع عقد به ناصحت عقد من صحیح فرجه استیم تو صحیح اقرار کردم ۱۹۴

۲ استیفاء مورد عقد به مورد معامله من لایم میز فرجه استیم تو صحیح میز فرجه استیم ۱۹۴

۳ استیفاء در خود معامله: عبارت است از وصف اصلی موردی معامله که طرف به خاطر آن

وصف معامله می کند که اگر آن وصف وجود نداشته باشد شکی

معامله نمی کند

مثال: کسی که در بیع طلا بخرد حال آنکه طلا نیت معامله باطل است

مثال: کسی که در بیع طلا بخرد حال آنکه بیع نیت معامله باطل است